

قیام حمزه بن آذرک خارجی در سیستان و خراسان

(۱۷۹ تا ۲۱۳ ه.ق)

حسین مفتخری
عضو هیأت علمی گروه تاریخ
دانشگاه تربیت معلم تهران

اشاره: در مقاله «مدخلی بر جنبش‌های ضدعباسی در ایران، از خوارج به عنوان یکی از مخالفان جدی خلافت عباسی در شرق و جنوب شرقی ایران نام برده شد. مقاله زیر به یکی از مهم‌ترین قیام‌های خوارج در اوائل عهد عباسی اختصاص دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

الف: مدخل

شاخص از این عمال، علی بن عیسی بن ماهان نام داشت که طی سال‌های ۱۸۰ تا ۱۹۰ ه.ق در خلافت هارون، متصدی حکومت خراسان و سیستان بود. در طول یازده سال فرمانروایی اش، نام او برای مردم ایران یادآور ظلم و ستم و فشار اقتصادی بود که بر آن‌ها وارد می‌شد. در واقع زمینه‌های اصلی و اولیه رشد و گسترش قیام حمزه خارجی در نواحی شرقی ایران را که حدود سی سال به طول انجامید، می‌بایستی در طرز رفتار و روش حکمرانی و سیاست‌های اقتصادی و مالیاتی علی بن عیسی جست و جو کرد،^۱ که آثار و نتایج آن بزودی در سه قیام بزرگ در سرزمین‌های تحت حاکمیت او نمایان شد:

۱. قیام ابوالخصیب و هیب بن عبدالله نسایی که از سال ۱۸۳ تا

ده سال اول قیام حمزه خارجی در مناطق سیستان و جنوب خراسان- که آغاز آن را در حدود سال ۱۸۰ ه.ق ذکر کرده‌اند- مصادف با دوران خلافت هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۳ ه) بود که دوره خلافت او عصر طلایی و نقطه اوج قدرت و شکوفایی عباسیان محسوب می‌شود.^۲ به دلیل شدت اسراف و تبذیری که بر دربار عباسیان، خصوصاً در عصر هارون و مأمون حاکم بود، و نیز بودجه‌ای که خرج سرکوب شورش‌های مختلف می‌شد، هزینه دولت عباسی روز به روز افزایش می‌یافت. به این جهت بتدریج برای جبران کسری بودجه، استان‌ها و خصوصاً خراسان را که سیستان نیز تابع آن بود، به عمالی واگذار می‌کردند که به هر طریق ممکن بیش‌ترین عایدی را نصیب خلافت گرداند. یک نمونه

۱۸۶ در شهرهای نسا، ابیورد، طوس، نیشابور و حتی مرو گسترش یافت.^۲

۲. قیام رافع بن لیث از بقایای اشراف عرب خراسان، که از سال ۱۹۰ تا ۱۹۵ در نواحی ماوراءالنهر و خراسان به وقوع پیوست.^۳

۳. قیام حمزه بن آذرک خارجی که در طول حاکمیت علی بن عیسی بر خراسان و سیستان آغاز شد و بعد از آن نیز تا سال ۲۱۳ هـ. ق تداوم یافت.

ب: احوال و عقاید حمزه بن آذرک

حمزه بن آذرک که بود؟

او که نزدیک به سی سال یک مخالف جدی برای دستگاه خلافت محسوب می شد، شب های بغداد هارون را آشفته ساخت و نیروهای خلیفه هیچ گاه نتوانستند او را به طور کامل درهم کوبند؛ تا جایی که علی بن عیسی طی نامه ای برای هارون نوشت:

«مردی از خوارج سیستان برخاستست و به خراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشت و دخل برخاستست و یک درم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان به دست نمی آید».^۵

این که در منابع عربی و فارسی، برخلاف دیگر قیام های خارجی در شرق ایران، هرچند به اختصار، به ذکر قیام «حمزه» پرداخته اند، نشان از عظمت و گستردگی کار حمزه و در نتیجه، خطر زیاد او برای خلافت عباسی است.

اصل و نسب و موطن حمزه کاملاً مشخص نیست. از دوران اولیه زندگانی او نیز خبری در دست نداریم. حتی نام او به اشکال گوناگون ضبط شده است. تاریخ آغاز قیام و مرگ او نیز متفاوت ذکر شده است. منابع، سیرت و کردار وی را به اختلاف و گاه متضاد بیان کرده اند. تاریخ سیستان او را تا حد اسطوره ای بزرگ و با عظمت نشان می دهد و او را مردی عالم و بزرگ و شجاع توصیف می کنند.^۶ در حالی که برخی مورخان همچون بیهقی (ابن فندق) و بغدادی، او را به صورت یک خونریز بی رحم و یک طاغی ویرانگر و سفاک و شیطان صفت و خبیث و ناپاک نمایش می دهند.^۷

نویسنده «تاریخ سیستان» که با نظر مساعد به قیام خارجی ها و از

جمله قیام حمزه به عنوان قیام های قهرمانانه محلی می نگرد، نسب «حمزه بن عبدالله» را به طهماسب و خاندان های اصیل منطقه سیستان می رساند.^۸ و به این طریق او را با پهلوانان اساطیری سیستان متصل می سازد. ابن فندق نیز اصالت خانوادگی حمزه را تأیید می کند و می نویسد که پدر حمزه یک «دهقان» بود و یک منجم او را به ولادت پسری «لشکرکش» و «سفاک» که همان حمزه باشد، مژده داده بود.^۹ زادگاه حمزه رون و جول نام داشت که قبلاً یک رهبر خارجی به نام حنین بن الرقاد از آن جا برخاسته بود. با این که در تاریخ سیستان در شش موضع از این ناحیه یاد شده است،^{۱۰} ولی در هیچ یک از منابع جغرافیایی به این محل اشاره نشده است. بهار، مصحح «تاریخ سیستان»، حدس می زند: از آن جا که لفظ جول در لهجه خراسان و سیستان امروز به معنی کویر و صحرائی قفر است، بنابراین می باید که منطقه رون و جول از نواحی کناره صحرائی کویر که به سیستان و کرمان متصل است، بوده باشد.^{۱۱} در هیچ منبع دیگری غیر از «تاریخ سیستان» نام پدر حمزه را عبدالله ضبط نکرده اند. طبری و ابن اثیر وی را حمزه بن اترک سیستانی، ابن فندق، حمزه بن آذرک، بغدادی، حمزه بن اکرک و همچنین گردیزی و شهرستانی، «حمزه بن ادرک» و بعضی مورخان همچون یعقوبی و منهاج سراج، او را فقط حمزه خارجی ذکر کرده اند.^{۱۲} آذرک، اترک و ادرک همگی از یک ریشه و به معنی آتش می باشند. از این جا می توان حدس زد که پدر حمزه در ابتدا یک زرتشتی بوده و بعداً اسلام آورده و نام عبدالله را اختیار کرده است. البته شاید هم اصلاً مسلمان

تاریخ سیستان

تألیف در صد و دو

۴۴۵ - ۷۲۵

تصحیح و تصحیح

بیت

کتابخانه زوار

تهران - خیابان شاه آباد

نشده است و حمزه را به بنده ای از خدا (عبدالله) منسوب کرده باشند. همان گونه که باسورث نشان می دهد، حسن وطن دوستی نویسنده «تاریخ سیستان» و گرایش او که به خوارج دارد، باعث می شود که از هرگونه اشاره ای به نام اولیه پدر حمزه یعنی آذرک که یادآور کافر و مشرک بودن خاندان او است، خودداری کند.^{۱۳} اما مورخان دیگر، خصوصاً بیهقی (ابن فندق)، مؤلف «تاریخ محلی بیهقی»، که مولدش از تهاجمات نیروهای حمزه آسیب فراوان دیده بود، با نظری عنادآمیز به طرح مسأله حمزه پرداخته و درصدد استهزا و عیب گیری بر حمزه بوده است. از این جهت برای لکه دار کردن شخصیت حمزه بر غیرمسلمان بودن پدرش تأکید می ورزند. بنابراین

سیستان بودند و در مسأله قدر و استطاعت و خواست خداوند معتقد به جبر و با اهل سنت هم عقیده بودند.^{۲۲} اما حمزه با نظر ایشان در مورد «قدر» مخالفت ورزیده، با میمونی^{۲۳} شعبه‌ای دیگر از عجارده- که همچون معتزله معتقد به آزادی انسان در انجام اعمالش بودند- همداستان می‌شود.^{۲۴} به این جهت خازمیه او را کافر شمردند.^{۲۵} بر همین اساس است که بغدادی، او را حمزه خارجی قدری نامیده است.^{۲۶} اما از آن جا که حمزه با این اعتقاد میمونی که می‌پنداشتند: اطفال مشرکان در بهشت هستند،^{۲۷} مخالف بود و از آن‌ها نیز مفارقت جست و خود مؤسس فرقه حمزیه شد که بی تردید افراطی‌ترین شعبه خوارج سیستان محسوب می‌شدند و همچون ازارقه افراطی معتقد بودند: کودکان غیرمعتقدان (مخالقان خوارج) مانند والدینشان در آتش دوزخ اند.^{۲۸} شاید نزدیکی عقاید حمزه با ازارقه موجب شد تا هنگام

بازگشت از سفر حج، گروهی از وفاداران و هواداران قطری بن فجاء به او پیوندند و با او به سیستان آیند.^{۲۹} از دیگر نظرات حمزه این بود که به وجود دو امام در زمان واحد، مادام که اتفاق کلمه در سراسر عالم اسلام بر

مبانی خوارج حاصل نشده است و دشمنان خوارج مقهور نگشته‌اند، اعتقاد داشت.^{۳۰} حمزه همچنین معتقد بودند که سلطان و آن کس را که به حکم او تن دردهد، باید کشت.^{۳۱} حمزه در عمل نیز با کشتن عمال سیستان، خراسان، کرمان و قهستان، پای بندی خویش به این عقیده را ثابت کرد. با وجود اعتقاد حمزه مبنی بر این که کشتن اهل قبله و دیگر مسلمانان جایز نیست، مگر این که به سلطان یاری رسانند و یا باورهای خوارج را به یأوه گیرند،^{۳۲} رفتار حمزه در کشتار مردم روستاهای سبزوار، خلاف این مطلب را ثابت می‌کند. اگرچه بغدادی می‌نویسد که حمزه، خوارج بازنشسته از جنگ- قعد- را به دوستی می‌پذیرفت؛ اما بلافاصله او به ذکر درگیری‌های حمزه با فرقه‌های خازمیه، بیهسیه و خلفیه از خوارج و خصوصاً کشتار خوارج ثعلبی^{۳۳} در یکی از روستاهای نیشابور می‌پردازد.^{۳۴} بنابر نظر بغدادی، از دیگر اعتقادات حمزه این بود که هرگاه با گروهی می‌جنگید و آنان را شکست می‌داد و گریزان می‌ساخت، فرمان به سوختن اموال ایشان و پی زدن ستورانشان می‌داد و اسیران دسته مخالف خود را می‌کشت.^{۳۵} با این وجود، تصرف پنهانی اموال مخالفان را جز هنگام جنگ جایز نمی‌دانست.^{۳۶}

ج: بررسی تاریخی قیام حمزه بن آذرک همان گونه که گذشت، از ابتدای کار حمزه اطلاعات چندانی نداریم و در مورد تاریخ آغاز فعالیت‌های حمزه، منابع، نظر متفاوتی دارند. تاریخ سیستان شروع قیام حمزه بن عبدالله (آذرک) را سال ۱۸۱ هـ. ق،

می‌توان استنباط کرد که خوارج، تا این زمان توانسته بودند به عنوان یکی از جریان‌های اعتقادی دنیای اسلام در بین اقشاری از ایرانیان زرتشتی، خصوصاً در بین روستائیان نفوذ پیدا کنند و موجب گسترش اعتقادات اسلامی در ایران تحت لوای فرقه خوارج شوند. از طرفی خود خوارج نیز تا حدودی با خصوصیات ایرانی آغشته شده و مقداری از چهارچوب‌های اولیه خارج شده بودند. با وجود روایت «تاریخ سیستان» که می‌نویسد: بیش تر هواداران حمزه از اعراب بودند،^{۳۷} و نیز مکاتبات حمزه با هارون که در تاریخ سیستان ضبط شده به زبان عربی است،^{۳۸} و همچنین شعرای حمزه به زبان عربی شعر می‌سرودند،^{۳۹} باید پذیرفت که بیش ترین هواداران حمزه، مردم بومی بودند؛ زیرا تا زمان ظهور حمزه نزدیک به یکصد و پنجاه سال از استقرار تعدادی اقوام عرب در بعضی از نواحی ایران می‌گذشت و تا این زمان

حمزه همچنین معتقد بودند که سلطان و آن کس را که به حکم او تن دردهد، باید کشت. حمزه در عمل نیز با کشتن عمال سیستان، خراسان، کرمان و قهستان، پای بندی خویش به این عقیده را ثابت کرد.

اقوام عرب بتدریج رنگ ایرانی به خود گرفته بودند. خصوصاً که با انتقال خلافت به عباسیان، از قدرت اعراب کاسته شده بود و در جامعه ایرانی تحلیل رفته بودند؛ تا حدی که بعد از یکی دو قرن، بندرت اطلاعاتی درباره اعراب مستقر در ایران به دست می‌آید. از طرفی، استفاده از زبان و خط عربی نمی‌تواند مؤید این مطلب باشد که بیش تر هواداران حمزه عرب بودند؛ زیرا در این زمان و حتی تا چند قرن بعد، زبان کتابت ایرانیان عربی بوده است؛ دلیل دیگر این که «بیش تر هواداران حمزه، بومیان محلی بوده‌اند» روایتی از خود تاریخ سیستان است که به نقل از حاکم سیستان در سال ۱۹۵ هـ اظهار می‌دارد: «ایشان (خوارج) بسیارند و یک نیمه سیستان با ایشانند».^{۴۰} طبیعی است که هیچ گاه نیمی از مردم سیستان از مهاجران عرب نبوده‌اند. با این حال، شدت خشونت و سختگیری‌های خوارج و خصوصاً حمزه مانع از این می‌شد که همه جا با استقبال عمومی روبه‌رو شوند. خصوصاً در شهرها و مراکز عمده‌ای همچون هرات که حاکمیت عباسیان و بعدها دست‌نشاندهانشان یعنی طاهریان در آن جا بسیار قوی بوده است و از وسایل دفاعی لازم همچون برج و بارو برخوردار بوده‌اند، نفوذ خوارج اندک بوده است و گاه خوارج با دروازه بسته این مراکز مواجه می‌شدند.^{۴۱}

بیش ترین اطلاعات درباره عقاید حمزه در منابع ملل و نحلی که اغلب به خوارج به دیده عناد می‌نگرند، مندرج است. بنابراین روایات، حمزه در ابتدا از هواداران فرقه خازمیه^{۴۲} بود که خود شعبه‌ای از عجارده^{۴۳} محسوب می‌شد. خازمیه، فرقه مسلط در میان خوارج

ذکر می‌کند؛ هنگامی که او یکی از عمال ظالم آن‌جا را به سبب بی‌ادبی که کرده بود، می‌کشد و از سیستان می‌گریزد و به حج می‌رود.^{۳۷} در حالی که طبری و دیگران از جمله گردیزی بغدادی و ابن اثیر، آغاز قیام حمزه را حوالی سال ۱۷۹ هـ. ق بیان می‌کنند.^{۳۸} شهرستانی او را یکی از اصحاب حصین بن رقاد معرفی می‌کند،^{۳۹} اما از آن‌جا که حصین بن رقاد در سال ۱۴۰ هـ. ق به قتل می‌رسد،^{۴۰} و با توجه به این که حمزه هفتاد و سه سال بعد از قتل حصین بن رقاد، یعنی تا سال ۲۱۳ هـ. ق می‌زیسته است، بسیار بعید به نظر می‌رسد که حمزه از همراهان حصین بن رقاد بوده باشد. احتمالاً منظور شهرستانی، الحصین خارجی است که در سال ۱۷۵ هـ. ق در سیستان قیام کرده است.^{۴۱}

مقارن با شروع قیام حمزه، اوضاع سیستان آشفته بود و حکام سیستان یکی بعد از دیگری تعویض می‌شدند.^{۴۲} در حدود سال ۱۸۰ هـ. ق قبل از آن که حمزه فعالیت‌های عملی خود را آغاز کند، شاخه‌ای از خوارج عجارده به نام خلفیه که تحت رهبری خلف خارجی بودند، در سیستان به شورش برخاسته بودند.^{۴۳} «خلفیه» در کرمان و مکران نفوذ داشتند و چون در مسأله قدر و استطاعت پیرو نظر اهل سنت بودند، و نیز به خاطر رقابت در کسب رهبری خوارج، حمزه با آنان درگیر شد و در کرمان با آنان نبرد کرد.^{۴۴} تاریخ دقیق این درگیری مشخص نیست؛ ولی باید حدود سال ۱۸۱ هـ. ق باشد؛ زیرا «در سال ۱۸۱ هنگامی که حمزه از سفر حج بازگشته، گروهی از هواداران قطری بن فجاج را نیز با خود آورده بود، خلف خارجی به پا خاسته [بود]، پنج هزار نفر گرد او جمع شده بودند، اما هنگامی که حمزه به سیستان می‌آید، خوارج با حمزه بیعت می‌کنند.»^{۴۵}

به نظر می‌رسد حمزه ابتدا به مقابله با دیگر فرق سیستان شتافته باشد، که در برخی مسائل با آن‌ها اختلاف نظر داشته است. بغدادی که به ذکر این درگیری‌ها می‌پردازد، فاقد سال‌نگاری دقیق در ذکر وقایع است. بنابراین روایت بغدادی، حمزه ابتدا به جنگ بیهسیه^{۴۶} که فرقه‌ای از خوارج بودند رفته بسیاری از آنان را از میان برداشته، و در همین زمان از سوی پیروانش ملقب به لقب امیرالمؤمنین شده است.^{۴۷} حمزه در ادامه سیاست نبرد با رقیبان، گروهی از سپاهیان خود را برای نبرد با خازمیه به فلجرد^{۴۸} می‌فرستد و تعداد زیادی از آنان را از بین می‌برد.^{۴۹} حمزه درگیری‌هایی نیز با خوارج ثعلبی در یکی از روستاهای نیشابور داشته که تاریخ این درگیری‌ها نیز ذکر نشده است.^{۵۰} ظاهراً نخستین تهاجم نظامی حمزه در خارج از سیستان با لشگرکشی وی در سال ۱۸۰ هـ. ق به قهستان اتفاق افتاد که اهل قهستان هرچه حمزه خواست بدادندش و بازگشت.^{۵۱} اما اولین عملیات نظامی گسترده‌ای که حمزه علیه حکام دست‌نشانده خلیفه ترتیب داد، در شوال سال ۱۸۲ هـ. ق بود. علی بن عیسی - حاکم کل خراسان و سیستان - فرزندش عیسی را در رأس سپاهی مجهز به جنگ حمزه گسیل داشت. نیروهای حمزه موفق شدند بسیاری از سپاهیان عیسی را درهم بشکنند و آن‌ها را متواری سازند. عیسی شرمگینانه نزد پدرش در خراسان فرار کرد.

«حفص بن عمر بن ترکه» - والی سیستان - نیز پنهان شد و در نتیجه زرنگ و اطراف آن به دست نیروهای حمزه افتاد.^{۵۲} در همین هنگام بود که: «حمزه، مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش (دیگر) به سلطان مهید، چون شما را نگاه نتواند داشت، و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست.»^{۵۳}

مؤلف تاریخ سیستان در دنباله این روایت اضافه می‌کند که «و از آن روز تا این روز به بغداد بیش (دیگر) از سیستان دخل و حمل نرسید.»^{۵۴} پیروزی حمزه و اقدامات او اشراف سیستان را که تاریخ سیستان از آن‌ها به عنوان بزرگان سیستان یاد می‌کند^{۵۵} و منافعشان همسو با خلافت عباسی بود به وحشت انداخت و از حاکم خراسان تقاضای نصب حاکم جدیدی را کردند. علی بن عیسی، سیف بن عثمان الطارابی را بر امر نماز و حرب و حصین بن محمد القوسی را بر امر خراج سیستان برگزید که در محرم سال ۱۸۶ هـ. ق به سیستان آمدند.^{۵۶} از تهاجمات مکرر حمزه به خراسان و سیستان طی سال‌های ۱۸۶ تا ۱۹۰ هـ. ق باخبر هستیم. حمزه در سال ۱۸۸ هـ. ق پس از نبردهایی که در نیشابور با سپاهیان علی بن عیسی داشت، به سیستان بازگشت و بعضی از عمال سیستان را کشت. بعد از نبرد سختی که در زرنگ بین او و پسر علی بن عیسی رخ داد، حمزه از عهده مقابله با او برنیامد، مجدداً به خراسان عقب نشینی کرد و عیسی بن علی نیز به دنبال او روان شد و در نیشابور نبرد سنگینی میان دو طرف روی داد. حمزه که از تاکتیک حمله و گریز استفاده می‌کرد تا نیروهای دشمن را خسته کند، بار دیگر به سیستان بازگشت.^{۵۷} منابع دیگر، برخلاف تاریخ سیستان که به ذکر جزئیات اقدامات حمزه در خارج از سیستان نمی‌پردازد، بعضی اطلاعات از درگیری‌ها و رفتار خشونت‌آمیز حمزه با مردم خراسان را ذکر کرده‌اند. طی یکی از حملات حمزه به خراسان، وی به هرات روی آورد که با مقاومت حاکم آن‌جا مواجه شد، مردم شهر دروازه‌ها را بستند، از ورود او به شهر جلوگیری کردند.^{۵۸} به نوشته بغدادی، که خالی از غرض هم نیست، حمزه در بیرون شهر به آزار مردم پرداخت و بسیاری از آنان را کشت.^{۵۹} عمرو بن یزید الازردی، والی هرات در رأس سپاهی شش هزار نفری به جنگ حمزه آمد که گرچه تعدادی از یاران حمزه را کشت، اما موفقیتی کسب نکرد.^{۶۰} بغدادی می‌افزاید: در ادامه این درگیری‌ها حمزه بر کروخ در اطراف هرات حمله کرد، اموال مردم را سوزاند و درخت‌هایشان را بیفکند.^{۶۱} با توجه به این که «کروخ» را به عنوان یکی از کانون‌های خوارج می‌شناسیم،^{۶۲} و احتمالاً در زمان حمزه نیز مسکن خوارج بوده است، نسبت دادن اعمال فوق به حمزه، خالی از سؤال نیست. به هر حال در ادامه این درگیری‌ها بود که والی هرات در نزدیکی «پوشنگ» به قتل رسید.^{۶۳} پس از قتل والی هرات، علی بن عیسی فرزند خود حسین را با تعداد ده هزار جنگجو به نبرد حمزه روانه کرد؛ اما چون وی از درگیری با حمزه اجتناب می‌کرد، علی بن عیسی او را عزل و پسر دیگرش عیسی را به جای او برگزید. در نبردی که در اطراف بادغیس

مرگ حمزه است. از مقایسه مطالب «تاریخ بیهق» با اطلاعات مختصر گردیزی و ابن اثیر، معلوم می‌شود که به احتمال زیاد وقایع مربوط به قتل عام مردم نواحی سبزوار توسط حمزه، در همین ایام عقب نشینی حمزه صورت گرفته است؛ زیرا طاهر بن حسین نیز به تلافی اقدامات حمزه به عملیات مقابله به مثل دست می‌زند و این زمانی است که وی از طرف علی بن عیسی، حاکم محلی پوشنگ است و لاجرم باید قبل از سال ۱۹۰ هـ. باشد؛ زیرا بعد از این تاریخ، علی بن عیسی از مقام خود عزل شد. گذشته از این، طاهر قبل از سال ۲۱۳ یعنی در سال ۲۰۷ فوت کرده است.

از مطالب ابن فندق، که کلیات آن با نوشته‌های گردیزی و ابن اثیر نیز تطبیق می‌کند، چنین برمی‌آید که حمزه و نیروهایش از طریق قهستان و ترشیز^{۶۲} به روستاهای اطراف بیهق و از جمله روستای ششمند که زادگاه

ابن فندق است، حمله کرده، مردم آن‌جا را به محاصره درآورده، قناتش را مسدود کرده است، چون محاصره چهل روزه آن‌جا نتیجه‌ای نداد، به قصبه بیهق رفته، مدت یک هفته آن‌جا را غارت کرده و حدود سی هزار تن از مردان و پسران را قتل عام کرده است. سپاهیان حمزه

از جمله به یک مدرسه (مکتب) که سی دانش‌آموز در آن مشغول تحصیل بودند، حمله بردند، مدرسه را بر سر ایشان خراب کردند که در نتیجه کودکان و معلمشان کشته می‌شوند.^{۶۳} در همین حملات نیروهای حمزه، مسجد جامع سبزوار را نیز ویران می‌کنند^{۶۴} و اوضاع چنان می‌شود که ابن فندق می‌نویسد: «در قصبه مذکور نماند مگر کسی که بگریخت یا غایب بود. چنین گویند که در این ایام حمزه آذرک در سبزوار زیادت از سی هزار مرد و کودک پسرینه بکشت.^{۶۵} حمزه پس از این کشتار که البته با اعتقادات او در مورد قتل کودکان مخالفان نیز منافاتی ندارد، به روستای طبرزندجان از توابع بیهق رفت. مردم آن‌جا در یک توطئه حساب شده، ابتدا از ایشان استقبال کردند و مذهب حمزه را پذیرفتند، نسبت به حمزه اظهار اطاعت کردند، و هر یک از سپاهیان حمزه را در یک خانه اسکان دادند. سپس در یک موعد از قبل تعیین شده هر یک از اهالی، مهمانان خود را کشتند. اما حمزه و گروهی از یارانش از مهلکه جان سالم به در بردند و پس از سازماندهی، مجدداً به آن روستا حمله کردند، آن‌جا را آتش زدند و اهالی اش را قتل عام کردند.^{۶۶} طاهر بن حسین که از جانب علی بن عیسی، حکومت پوشنگ را داشت، پس از شنیدن اقدامات حمزه، به یک قریه که خوارج قعدی در آن سکونت داشتند، حمله کرد و همه آن‌ها را کشت، اموالشان را تصرف کرد. طاهر هر مردی را که دستگیر می‌کرد، هر یک از پاهای او را به یک درخت قوی که به هم نزدیک شده بودند، می‌بست، بعداً آن‌ها را رها می‌کرد و در نتیجه مردان به دو شقه می‌شدند. طاهر حدود سیصد نفر را به این شکل کشتار کرد.^{۶۷}

نزدیک هرات رخ داد، عیسی شکست خورد و به نزد پدرش مراجعت کرد؛ اما علی بن عیسی مجدداً او را به نبرد حمزه در نیشابور گسیل داشت. ابن اثیر محل جنگ را در باخرز از نواحی بین پوشنگ و نیشابور ذکر می‌کند.^{۶۸} این بار وی موفق شد ضرباتی بر سپاه حمزه وارد کند.^{۶۹} (۱۸۸ هـ) به نوشته بغدادی گذشته از پیروان حمزه، شصت تن از سران لشکر حمزه نیز کشته شدند و حمزه ناچار به عقب نشینی شد و به سیستان بازگشت. اما مردم شهر زرنگ وی را به شهر راه ندادند و چون حمله حمزه برای ورود سپاهیان به شهر با تغییر رنگ لباسشان به رنگ سیاه که شعار بنی عباس بود، برملا شد، در خارج از شهر به راهزنی می‌پرداخت.^{۷۰} اما تاریخ سیستان اشاره‌ای به این اقدامات حمزه ندارد. بعد از شکست حمزه از نیروهای عیسی بن علی و عدم موفقیت او در ورود به زرنگ، وی با باقی مانده سپاهیان خود، که گردیزی تعداد

پیروزی حمزه و اقدامات او اشراف سیستان را که تاریخ سیستان از آن‌ها به عنوان بزرگان سیستان یاد می‌کند و منافعشان همسو با خلافت عباسی بود به وحشت انداخت و از حاکم خراسان تقاضای نصب حاکم جدیدی را کردند.

آن‌ها را چهل هزار تن و ابن اثیر فقط چهل تن ذکر می‌کنند،^{۷۱} به قهستان رفت. از مطالب گردیزی و ابن اثیر معلوم می‌شود که علی بن عیسی از غیاب حمزه در سیستان استفاده کرد و چند تن از سران لشکر خود را به نواحی اوق و جوین^{۶۸} فرستاد تا هر که از خوارج قعدیه بازنشسته از جنگ-را که در آن‌جا بود، کشتند. سکنه روستاها که اهالی آن به حمزه کمک کرده بودند، قتل عام شده، خانه و زندگی آن‌ها به آتش کشیده شد.^{۶۹} از این عبارت کاملاً معلوم می‌شود که حمزه در بین روستاییان این نواحی نفوذ و پایگاه وسیعی داشته است و این به تردید ما درباره روایات بغدادی مبنی بر قتل عام روستاییان توسط حمزه می‌افزاید. در ادامه اقدامات فوق‌الذکر، لشکریان علی بن عیسی به قتل عام ادامه دادند تا به زرنگ رسیدند و بنوشته همین منابع نزدیک به سی هزار تن از مردم آن‌جا را کشتند و در حدود سه میلیون درهم مال و خراج توسط حاکم جدید سیستان-«عبداله بن عباس»- از مردم اخذ و به سوی خراسان انتقال داده شد.^{۷۰} سپاهیان علی بن عیسی در هنگام مراجعت در سبزوار با حمزه مواجه شدند. حمزه از عهده مقابله با ایشان برنیامد، تعدادی از یاران حمزه کشته شدند و عبدالله بن عباس اموال گردآوری شده را به نزد علی بن عیسی برد.^{۷۱} با توجه به اطلاعات مندرج در «تاریخ بیهق»، به بعضی از اقدامات و اعمال حمزه، در طی مدتی که وی از مقابل نیروهای علی بن عیسی گریخته و به قهستان پناه برده بود، با خبر می‌شویم. گرچه بیهقی (ابن فندق) وقوع این حوادث را سال ۲۱۳ هـ ذکر می‌کند، اما در واقع سال ۲۱۳، سال

هنگامی که حمزه در حدود سال ۱۹۰ هـ، به سیستان بازگشت، شوکت و قدرت او گسترش یافت. هوادارانش از کرمان و مکران و سیستان تا قهستان و جنوب خراسان گسترده بودند و به ترور عمال حکومتی می پرداختند و مانع از جمع آوری و ارسال خراج به دربار خلافت می گشتند. به نوشته «تاریخ سیستان»: «سی هزار سوار با او جمع شد؛ پانصدگان، پانصدگان که به ناحیت‌ها همی فرستادی و به هیچ جای یک روز بیش مقام نکردی.»^{۷۸} وحشت از گسترش نفوذ حمزه، علی بن عیسی را واداشت تا در سال ۱۹۰ نامه‌ای به هارون ارسال داشت و در آن نوشت: «مردی از خوارج سیستان برخاستست و به خراسان و کرمان تاختن‌ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یک درم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان به دست نمی آید.»^{۷۹}

در پی وصول این نامه بود که هارون تصمیم گرفت خود به جنگ

می شود که هارون در سال ۱۹۳ خود شخصاً فرماندهی سپاهیان را برای سرکوبی قیام حمزه خارجی و رافع بن لیث برعهده گیرد. تقریباً تمامی منابع غیر از تاریخ سیستان علت عزم هارون برای سفر به ایران را سرکوبی قیام رافع بن لیث عنوان می کنند.^{۸۵} فقط نویسنده تاریخ سیستان تأکید دارد که سبب سفر هارون به ایران، مقابله با قیام روبه تزیاید حمزه خارجی بوده است.^{۸۶}

در تاریخ سیستان متن نامه‌ای که هارون الرشید در ماه صفر سال ۱۹۳ از گرگان برای حمزه ارسال داشت و نیز پاسخ حمزه خارجی به هارون ذکر شده است.^{۸۷} در هیچ منبع دیگری به این مکاتبات اشاره نشده است.^{۸۸} اما می توان با این نظر ملک الشعراى بهار هم عقیده بود که در صحیح بودن این دو نامه نمی توان شک داشت و یا گمان کرد که خوارج آن را از خود ساخته اند؛ زیرا رویه، همان رویه بنی عباس است و خوارج هم امین تراز این بوده اند که مکتوبی چنین بسازند و علاوه بر آن، این کار برای ایشان فایده‌ای هم دربر نداشته است.^{۸۹}

به هر حال، هارون در نامه‌اش برای حمزه پس از ذکر خطبه‌ای در حمد خداوند و رسولش محمد (ص) و اهداف خداوند از بعثت انبیا و نتایجی که از رسالت

این که در منابع عربی و فارسی، برخلاف دیگر قیام‌های خارجی در شرق ایران، هرچند به اختصار، به ذکر قیام «حمزه» پرداخته‌اند، نشان از عظمت و گستردگی کار حمزه و در نتیجه، خطر زیاد او برای خلافت عباسی است.

حمزه بشتابد؛ اما خبر حمله سپاه روم به سرزمین‌های اسلامی او را مجبور کرد که از ری بازگردد.^{۸۰}

حوالی سال ۱۹۱ که نقطه اوج قیام حمزه خارجی است، مصادف با آغاز قیام رافع بن لیث^{۸۱} در نواحی ماوراءالنهر و خراسان است که وقوع آن نتیجه مستقیم سیاست‌های اجرایی علی بن عیسی طی حکومت ده‌ساله‌اش در خراسان و شرق ایران بود. شکایات فراوان از روش ناپسند علی بن عیسی و همچنین عدم توانایی او در سرکوبی قیام حمزه و رافع بن لیث، هارون را واداشت تا در سال ۱۹۱ هـ. ق، علی بن عیسی را از حکومت خراسان عزل و هرثمه بن اعین را به جای وی منصوب سازد. رشدگیری قیام رافع بن لیث موجب شد تا حاکم خراسان بیش‌ترین نیروهای خود را به مقابله او اعزام دارد. این امر باعث شد تا خوارج با فراغ‌بال بیش‌تری به گسترش فعالیت‌های خود بپردازند. بعضی منابع تصریح می کنند، در این زمان هرات و سیستان مالیات خود را به حمزه پرداخت می کردند.^{۸۲} تاریخ سیستان نیز در همین زمان اعلام می دارد: «از روستاها هیچ دخل نبود به سبب خروج خوارج»^{۸۳}.

اواخر قرن دوم هجری نقطه اوج قیام حمزه محسوب می شود. خوارج به بزرگ‌ترین خطر برای بسط قدرت خلافت عباسی در شرق ایران بدل شده بودند. تا جایی که در همین زمان، ۱۹۲ هـ. ق، یکی از رجال سیستان، امیری کردن در سیستان را حرب خوارج می داند و نه فقط ادای خطبه و نماز.^{۸۴} نابسامانی اوضاع در شرق خلافت موجب

محمد (ص) برای مؤمنین و مسلمانان پدید آمد، و این که خداوند اطاعت از پیامبر را بر بندگان خود واجب گرداند، به میراث پیامبر که عبارت از کتاب خدا و سنت او بود، اشاره می کند و با زبانی نرم و آشتی‌جویانه حمزه را به اطاعت از کتاب خدا و سنت رسول و پرهیز از سرکشی دعوت می کند. هارون سپس با یادآوری جنگ‌ها و نبردهایی که بین حمزه و عمال او در شهرهای خراسان، سیستان، فارس و کرمان روی داده است، عزم خود مبنی بر به فراموشی سپردن گذشته را اعلام و تعهد می کند که هر آنچه که از غنایم نصیب آن‌ها شده است، برایشان محفوظ خواهد داشت. هارون ضمن بیان این مطلب که در نظر دارد خوارج را به امت اسلامی داخل نماید تا با برادران مسلمان خود بیامیزند، سعی در تطمیع حمزه دارد و بهره‌وری از درآمد بیت‌المال فی و صدقات را نیز به ایشان وعده می دهد. در قبال این‌ها فقط خواهان اطاعت حمزه از او و حکامش می شود و از حمزه می خواهد که همراه فرستاده امیرالمؤمنین نزد او حاضر شود. هارون در پایان نامه نیز ضمن تهدید حمزه در صورت عدم قبول موارد فوق، با او اتمام حجت می کند. اما حمزه در پاسخش برای هارون، ضمن این که خود را با لقب امیرالمؤمنین توصیف می کند و با همین عمل عدم مشروعیت خلافت عباسی و از جمله هارون را به رخ او می کشد، پایبندی خود و یارانش را به کتاب خدا و سنت نبوی اعلام می دارد و هارون را دعوت به رفتار بر اساس این دو اصل می کند. وی بالحنی استوار و محکم به پایبندی خود بر مبانی دین اسلام تأکید می ورزد و با صراحت تمام

بیان می‌دارد که قیام وی برای کسب جاه و جلال و مقام و موقعیت دنیوی نبوده، بلکه علت اصلی حرکت و قیام وی، مقابله با پدرفتاری حکام و کارداران خلیفه است که از خونریزی و حیف و میل کردن اموال و ارتکاب فحشا دریغ نمی‌کنند و اوضاع رقت‌باری برای مردم به وجود می‌آورند. حمزه همچنین پیشنهاد هارون مبنی بر بهره بردن از درآمدهای عمومی، فی و صدقات را رد می‌کند و متذکر می‌شود که این اموال بعد از زمان دو خلیفه اول، همواره از غیر مواضع آن گرفته شده و در غیر اهل آن صرف شده است. حمزه در پایان، ضمن رد امان‌نامه هارون پایداری خویشتن را در مبارزه با دشمنان خدا تا سرحدجان اعلام می‌کند. اگرچه متن دو نامه فوق بروشنی گواه بسیاری از مطالب است که نیازی به شرح و تفسیر ندارد؛ اما آن‌چه که در مجموع از این نامه‌ها مستفاد می‌شود، جهت‌گیری اجتماعی قیام حمزه

اواخر قرن دوم هجری نقطه اوج قیام حمزه محسوب می‌شود. خوارج به بزرگ‌ترین خطر برای بسط قدرت خلافت عباسی در شرق ایران بدل شده بودند. تا جایی که در همین زمان، ۱۹۲ هـ.ق، یکی از رجال سیستان، امیری کردن در سیستان را حرب خوارج می‌داند و نه فقط ادای خطبه و نماز.

است. در این دو نامه کم‌تر به مباحثات فکری و اختلافات کلامی یا فقهی پرداخته شده است و در عوض محورنامه بر مزاحمت‌های خوارج برای نظام عباسیان می‌چرخد. هارون حتی حاضر است خوارج را به عنوان یک فرقه مذهبی به رسمیت بشناسد، فقط با این شرط که مزاحمتی برای قدرت عباسیان ایجاد نکنند. ذکر مقابله حمزه با حکام و ولایه عباسی نشانگر جهت‌گیری حمایتی خوارج از رعایا و اقبشار فرودست در برابر ایشان است.

حمزه پس از این که فرستاده هارون را با ملاطفت بازگردانید، به اتفاق یاران خود، که تاریخ سیستان تعداد آن‌ها را سی هزار سوار، همه از زهاد و قراء ذکر می‌کند و اغلب آن‌ها را از نژاد عرب می‌داند^{۹۱}، ضمن این که مهریه زنان خویش را پرداخته، آخرین وصایای خود را کرده، کفن‌ها پوشیده بودند، برای جنگ با هارون از سیستان خارج شدند. اما هنگامی که به نیشابور رسیدند، خبر مرگ هارون در طوس در جمادی الاخر ۱۹۳ هـ.ق و بازگشت سپاهیان به بغداد، موجب توقف سپاهیان حمزه شد. حمزه از ادامه مسیر خودداری کرد و پنج هزار نفر از لشگریانش را به صورت دسته‌های پانصد نفری به خراسان، سیستان، فارس و کرمان اعزام داشت و بدیشان سفارش کرد که: «مگذارید این ظالمان بر ضعف‌ها جور کنند.»^{۹۲}

از این تاریخ به بعد، زندگی حمزه در هاله‌ای از تاریکی و ابهام قرار دارد. تاریخ سیستان با انتساب اعمالی افسانه‌ای و دور از ذهن به

حمزه، ادامه می‌دهد که حمزه پس از دریافت خبر مرگ هارون، ابتدا جهت زیارت آرامگاه حضرت آدم به سرانندیب در هندوستان رهسپار شد و سپس در رأس گروهی از سپاهیان خود برای مبارزه با کافران و مشرکان به چین و ماچین و ترکستان و روم رفت. در پایان از طریق مکران به سیستان بازگشت.^{۹۳} کاملاً روشن است، علاوه بر این که در مطالب فوق به حد افراط غلو شده است، انجام چنین سفرهای دور و درازی توسط حمزه در مدت زمانی کوتاه غیرطبیعی می‌نماید؛ زیرا درست یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۴ هـ.ق شاهد درگیری غازیان تحت رهبری عبدالرحمن نیشابوری، با حمزه خارجی هستیم. بر اساس این گزارش، عبدالرحمن نیشابوری در سال ۱۹۴ با تعدادی قریب به بیست هزار نفر از غازیان نیشابور و خراسان، برای مقابله با حمزه خارجی که سپاهیان فقط شش هزار نفر بودند، بیرون آمد. او توانست گروه زیادی از یاران حمزه را بکشد

و خود وی را در حالی که زخمی شده بود، به سوی هرات متواری سازد.^{۹۴} گردیزی و بغدادی اشتباه‌آمی نویسند که قتل حمزه در پایان همین درگیری بوده است؛ در حالی که دلایل روشنی وجود دارد که قتل حمزه در سال ۲۱۳ هـ.رخ داده است. بعید نیست که سفر

طولانی حمزه به عزم جهاد با کفار و مشرکان، بعد از نبرد با عبدالرحمن رخ داده باشد؛ زیرا تاریخ سیستان در ذکر حوادث سال ۱۹۵ به درگیری جانشین حمزه بوعقیل، با نیروهای حاکم سیستان که از سوی مأمون منصوب شده بود، اشاره می‌کند. در این درگیری بسیاری از نیروهای دولتی کشته شدند و بر قوت و شوکت خوارج افزوده شد؛ تا جایی که فتح‌بن حجاج حاکم سیستان گفت: «ایشان (خوارج) بسیارند و یک نیمه سیستان با ایشانند.»^{۹۵}

طی سال‌های ۱۹۴ تا حدود ۲۰۰ هـ.ق که حمزه مجدداً به سیستان بازگشت، وضعیت سیاسی این منطقه دچار آشوب و بی‌نظمی بود. دستگاه خلافت نیز به دلیل درگیری‌های امین و مأمون از نظارت و کنترل این نواحی عاجز بود. آشفتگی اوضاع از طرفی موجب رشد قدرت خوارج و از سوی دیگر قدرت یافتن نیروهای محلی از جمله غازیان و عیاران شد. در سال ۱۹۹ فردی به نام حرب بن عبیده در شهر بست علم قیام برافراشت. وی ادعا می‌کرد: «من حرب حمزه‌الخارجی را برخاسته‌ام که این سپاه عرب با او همی بس نیابند.»^{۹۶}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، عدم توانایی حکومت مرکزی در سرکوب خوارج موجب رشد نیروهای محلی، که خود شخصاً به مقابله خوارج برخاسته بودند، می‌شود. در اطراف حرب بن عبیده که مشخص نیست از عیاران یا غازیان بوده است، سی هزار نیروی ورزیده از سواره پیاده گرد آمده بودند.^{۹۷} وی از سویی با خوارج و از سوی دیگر با حکام

سیستان که از سرکوب خوارج ناتوان بودند، درگیری داشت. تا این که در حدود سال ۲۰۰ هـ حمزه از سفر نظامی خود بازگشت. حاکم سیستان، لیث بن فضل، که از سرکوب نیروهای حرب بن عبیده ناتوان بود، به حمزه توسل جست و برای اولین بار در سازشی که بین حمزه و یکی از حکام سیستان منعقد شد، حمزه به نبرد با حرب بن عبیده که دشمن مشترک او و حاکم سیستان بود، شتافت و تعداد بسیار زیادی از یاران او را کشت، و شورش وی را سرکوب ساخت. ۹۷ به پاداش این عمل، میان حمزه و لیث بن فضل روابط حسنه‌ای برقرار شد و تا سال ۲۰۴ هـ که وی تصدی امارت سیستان را برعهده داشت، خوارج آزادانه در داخل و خارج

شهر زرنگ رفت و آمد داشتند. ۹۸ به این ترتیب، خوارج به قدرت اصلی منطقه تبدیل شده بودند و به روایت تاریخ سیستان: «خود چیزی نستندی، اما کسی را نگذاشتندی که چیزی ستدی و دایم به غور و هند و سند تاختن ها همی بردندی و مردم سیستان را همی نیاززدند، مگر سپاهی اگر برایشان حرب کردی و بتاختن ایشان شدی، بکشتندی». ۹۹
بر این اساس، حمزه تا زمان مرگ خود در سال ۲۱۳ هـ، قوی و نیرومند باقی ماند و همه سواد سیستان را در اختیار داشت. تا جایی که حکام سیستان ناچار از کنار آمدن با وی بودند و در غیر این صورت از ایشان کاری ساخته نبود.



عبدالحی حبیبی، جلد اول، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲؛ ابن اثیر، عزالدین علی: الکامل فی التاریخ، جلد ۱۰، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات علی اکبر علمی، بی تا، وقایع سال ۱۷۹
13. Bosworth, C.E: **sistan under the arabs**, (Rome 1968), P. 92.
۱۴. تاریخ سیستان، ص ۱۶۸
۱۵. همان، ص ۱۶۴
۱۶. همان، ص ۱۶۸؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۱۷. تاریخ سیستان، ص ۱۷۱
۱۸. الفرق بین الفرق، صص ۵۹ و ۶۰
۱۹. خازمیه، یکی از شعب مجارده از خوارج بودند. در مسأله قدر و استطاعت و مشیت که از جمله مسائل اختلاف برانگیز بین عموم فرق مسلمین محسوب می شد، نظریه ای معتدل و نزدیک به اهل سنت داشتند. خازمیه همچنین در اظهار نظر نسبت به حضرت علی (ع) توقف کرده و به صراحت از او بیزار نمی جستند. نک: الملل و النحل، جلد ۱، ص ۲۰۷
۲۰. الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۲۱. عجارده به پیروان عبدالکریم بن عجرده اطلاق می شد. از زندگانی واحوال او اطلاع چندانی نداریم. منابع تاریخی در مورد او مطلب قابل ذکری نمی گویند، ولی از طریق منابع ملل و نحل همین قدر معلوم است که او اهل بلخ و از شاگردان و مریدان عطیه بن اسوده بوده و توسط خالد بن عبدالله القسری (عامل هشام بن عبدالملک در ایران) دستگیر شده و در زندان مرده است. عجارده که خود به گروه های متعددی تقسیم شدند، نظرات معتدل تری نسبت به دیگر فرق خوارج داشتند. از جمله معتقد بودند که: «باید از کودکان پیش از آن که به سن بلوغ برسند، بیزای جست و پس از بالغ شدن، دعوت ایشان به اسلام واجب است. همچنین اغلب عجارده غارت اموال مخالفان خود قبل از کشتن آن ها را جایز نمی دانستند و برخلاف ازارقه (فرقه تندرو خوارج) از خوارج غیر فعال (قعه) بیزاری نمی جستند و هجرت را فضیلت می شمردند و نه واجب، نک: الفرق بین الفرق، ص ۵۵؛ الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۹۲ و ۲۰۱؛ اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۳-۵۲؛ سمعانی، ابی سعد عبدالکریم: الانساب، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۸م، ج ۴، ص ۱۵۹
۲۲. الفرق بین الفرق، ص ۵۶

انتشارات پدیده، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۶۰
۶. پیشین، ص ۱۵۶
۷. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق): تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۴۴؛ بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر: الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر جواد مشکور، انتشارات اشراقی، چاپ چهارم، ۱۳۶۷، ص ۵۹
۸. تاریخ سیستان، ص ۱۵۶
۹. تاریخ بیهق، ص ۲۶۶
۱۰. تاریخ سیستان، صص ۱۵، ۱۴، ۱۵۶، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۱
۱۱. پیشین، ص ۱۵
۱۲. تاریخ طبری، جلد ۱۲، وقایع سال ۱۷۹؛ تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صص ۴۷۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۶؛ گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک: تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۸۹؛ شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم: الملل و النحل، جلد اول، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد، بیروت، دارالسرور، ۱۹۴۸، ص ۲۰۳؛ جوزجانی، منهج سراج: طبقات ناصری، تصحیح پانویس ها:
۱. ابن طقطقی می نویسد: «دولت رشید از بهترین دولت ها بود و از حیث وقار و رونق و برکت و وسعت مملکت سرآمد ذوق به شمار می رفت. ابن طقطقی: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۲۶۷
۲. طبری می نویسد: «چون علی بن عیسی به خراسان رفت، با کسان ستم کرد و با آن ها سخت گرفت و مالی گرفت و فراهم آورد و از اسب و پرده و جامه و مشک و مال برای هارون هدیه ها فرستاد که هرگز نظیر آن دیده نشده بود. طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری، جلد ۱۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، وقایع سال ۱۸۹
۳. برای اطلاع از قیام وی نک طبری؛ پیشین، جلد ۱۲، وقایع سال ۱۸۳
۴. برای اطلاع از قیام وی نک طبری؛ پیشین، جلد ۱۲، وقایع سال ۱۹۰؛ یعقوبی، ابن واضح: تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶، ص ۴۳۶
۵. مؤلف گمنام: تاریخ سیستان، تصحیح مرحوم ملک الشعرا ی بهار،





۲۳. میمونه، یکی از شعب عجارده بود که اعتقاداتی مزوج با آیین‌های رایج در شرق ایران داشتند. به نوشته منابع موجود، میمون رهبر میمونه که اهل بلخ بود، زناشویی با محارم را مجاز می‌شمرد. میمونه همچنین کشتن کسانی را که ایشان را نکار می‌کردند، روا نمی‌دانست؛ مگر این که برای ایشان می‌تاختند و یا از دینشان به بدی یاد می‌کردند و یا راهنمای سلطان بودند. نک: مقالات الاسلامیین، ص ۵۳؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۷؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۵
۲۴. مقالات الاسلامیین، ص ۵۲؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۹؛ الملل و النحل، جلد ۱، ص ۲۰۳؛ الانساب، ج ۲، ص ۲۶۲
۲۵. الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۲۶. پیشین، ص ۶۱
۲۷. پیشین، ص ۲۰۰؛ الممل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۳
۲۸. الفرق بین الفرق، ص ۵۹؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۳
۲۹. تاریخ سیستان، ص ۱۵۶
۳۰. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۳
۳۱. مقالات الاسلامیین، ص ۵۲
۳۲. همان‌جا
۳۳. پروان ثعلبه بین مشکان که خود در ابتدا از عجارده محسوب می‌شد. نک: الفرق بین الفرق، ص ۶۱
۳۴. پیشین، ص ۶۰
۳۵. پیشین، ص ۵۹
۳۶. مقالات الاسلامیین، ص ۵۲
۳۷. تاریخ سیستان، ص ۱۵۶
۳۸. تاریخ طبری، ج ۱۲، وقایع سال ۱۷۹؛ تاریخ گردیزی، ص ۲۸۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۵۹؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۷۹
۳۹. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۳
۴۰. تاریخ سیستان، ص ۱۴۰
۴۱. پیشین، ص ۱۵۳
۴۲. پیشین، ص ۱۵۵
۴۳. پیشین، ص ۱۵۶
۴۴. الفرق بین الفرق، ص ۵۷؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۴
۴۵. تاریخ سیستان، ص ۱۵۶
۴۶. بیهسیه منسوب به ابویهس هبصم بن جابر بودند. وی می‌گفت که دشمنان ما همچون دشمنان رسول‌الله هستند و اقامت ما در میان آن‌ها جایز است؛ همان‌گونه که مسلمین در مکه عمل کردند. همچنین ازدواج با آن‌ها و ارث بردن از ایشان بلامانع است؛ زیرا ایشان چون منافقانی هستند که به اسلام تظاهر می‌کنند و حکم ایشان نزد خداوند، حکم مشرکین است. به نوشته منابع ابویهس در زمان حکومت ولید بن عبدالملک اموی از بیم حجاج به مدینه گریخت و در آن‌جا به اتهام مفسد فی الارض ابتدا دست و پایش را بریدند و سپس او را کشتند. نک مبرد، ابی‌العباس محمد بن یزید: الکامل فی اللغة و الادب، جلد ۳، المطبعه الازهریه، مصر، بی‌تا، ص ۱۷۳؛ مقالات الاسلامیین، ص ۶۰؛ الفرق بین الفرق، ص ۶۷؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۶
۴۷. الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۴۸. یکی از شهرهای هرات است. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۱، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۷۱
۴۹. الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۵۰. همان، ص ۶۰
۵۱. تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۸۹
۵۲. تاریخ سیستان، ص ۱۵۷
۵۳. همان، ص ۱۵۸
۵۴. همان‌جا
۵۵. همان، ص ۱۵۷
۵۶. همان‌جا
۵۷. همان، ص ۱۶۰
۵۸. الفرق بین الفرق، ص ۵۹
۵۹. همان‌جا
۶۰. همان‌جا؛ تاریخ گردیزی، ص ۲۹۰؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۶۱. الفرق بین الفرق، ص ۶۰
۶۲. ابن حوقل: صورة الارض (یا سفرنامه ابن حوقل)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۷۳
۶۳. الفرق بین الفرق، ص ۶۰؛ تاریخ گردیزی، ص ۲۹۰؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۶۴. الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۶۵. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۰
۶۶. الفرق بین الفرق، ص ۶۰
۶۷. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۰؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۶۸. جوین یا کوین یکی از ده‌های سیستان بوده است که بر راه هرات به سه مرحله از زرنگ و یک مرحله به بُست. این، غیر از جوین حالیه است که از عمال سبزواری یا بجنورد محسوب می‌شود. نک: تاریخ سیستان، ص ۲۹۹، حاشیه شماره ۱
۶۹. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۱؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۷۰. تاریخ سیستان، ص ۱۵۹؛ تاریخ گردیزی، ص ۲۹۱؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۷۱. همان‌جا
۷۲. تشریح حومه پُشت نیشابور و شهری زیباست و پربرکت و پرجمعیت و به فاصله پنج منزلی از نیشابور قرار دارد. ابن حوقل: صورة الارض ص ۱۴۴ و ص ۱۴۸
۷۳. تاریخ بیهقی، ص ۴۵
۷۴. همان، ص ۴۹
۷۵. همان، ص ۴۵
۷۶. همان، ص ۲۶۷
۷۷. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۱؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۸۰
۷۸. تاریخ سیستان، ص ۱۶۰
۷۹. همان‌جا
۸۰. همان‌جا
۸۱. درباره وی ر. ک تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۶؛ تاریخ گردیزی، ص ۱۶۳ و ص ۲۹۲؛ تاریخ طبری، ج ۱۲، وقایع سال ۱۹۰
۸۲. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۲؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۹۲
۸۳. تاریخ سیستان، ص ۱۶۱
۸۴. همان، ص ۱۹۲
۸۵. تاریخ طبری، ج ۱۲، وقایع سال ۱۹۲؛ تاریخ گردیزی، ص ۲۹۳؛ نورسخی، ابویکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، تصحیح مرحوم مدرس رضوی، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴
۸۶. تاریخ سیستان، ص ۱۶۲
۷۸. همان‌جا
۸۸. فقط بغدادی می‌نویسد: چون مأمون به خلافت نشست، به سوی حمزه، نامه‌ای نوشت و او را به فرمانبرداری خویش خواند؛ اما حمزه سرکشی بیش‌تر کرد. نک: الفرق بین الفرق، ص ۶۰
۸۹. تاریخ سیستان، ص ۱۶۴، حاشیه شماره ۳
۹۰. همان، ص ۱۶۸
۹۱. همان، ص ۱۶۹
۹۲. همان، ص ۱۷۰
۹۳. تاریخ گردیزی، ص ۲۹۳؛ الفرق بین الفرق، ص ۶۱؛ الکامل، ج ۱۰، وقایع سال ۱۹۲
۹۴. تاریخ سیستان، ص ۱۷۱
۹۵. همان، ص ۱۷۳
۹۶. همان، ص ۱۷۵
۹۷. همان‌جا
۹۸. همان، ص ۱۷۶
۹۹. همان، ص ۱۷۷